

تعارف در زیست روزمره ایرانی

دکتر تقی آزاد ارمکی*

محمد بیکران بهشت

چکیده

شناسایی تعارف یکی از امکان‌ها و شرایط عمده در شناسایی وضعیت فرهنگ و زندگی روزمره ایرانی است. تا کنون تعارف از طرف سیاحان و مستشرقان و ایران‌شناسان و مردم‌شناسان مطرح و به دلیل سلطه رویکرد یکسویه نسبت به آن موجب بدفهمی فرهنگ و زندگی ایرانی شده است. در این مقاله سعی شده است تا با اتکا بر اندیشه جرج زیمل و با تأکید بر تعارف، تعارف مرتبط با فاصله اجتماعی نه دور و نه نزدیک، در نسبت با «غریبه»، بررسی شود تا ساحت رابطه پارادوکسیکالی آن معلوم گردد. تعارف در این فاصله ساختاری را بر کنش متقابل اجتماعی تحمیل می‌کند که متضمن پنهان‌کاری و یا

نارضایتی است. این وضعیت به ویژه در گذر از زندگی در شهر کوچک به زندگی در کلانشهر ظهور می‌کند که در آن عرصه درونی تحت تفوق عرصه برونی قرار می‌گیرد و نمی‌تواند خود را بیان کند. این جهان اجتماعی ایرانی که ساحت اصلی آن زیست روزمره در کلانشهری چون تهران در دوره جدید است، با محوریت تعارف و نظام فرهنگی مدرن تراجمی همزیستی یافته و غریبه‌ها را در تقابل با آشناها قرار داده است.

واژگان کلیدی: فرهنگ زیست روزمره ایرانی، تعارف، زیمل، فاصله اجتماعی، غریبه، درون و برون، کلانشهر.

مقدمه

با حضور قدرتمند کلانشهری چون تهران، ما با ساحت جدیدی از مدرنیته در ایران و تهران رو به رو هستیم که با سیالیت، تکثر، تعارض و همزیستی فرهنگی و اجتماعی قابل تعریف است. هر یک از این ویژگی‌ها به تنهایی و متعامل با دیگری ساخت‌دهنده به زیست ایرانی - تهرانی هستند. «تعارف» یکی از مؤلفه‌های مهم «فرهنگ زیست روزمره ایرانی» است. نوع ظهور و بروز و فعلیت تعارف در زندگی روزمره ایرانی و تهرانی، فرهنگ ایرانی را در مقایسه با دیگر فرهنگ‌ها متمایز می‌کند. ارزیابی غلط از وضعیت تعارف و نوع رابطه‌ای که با دیگر عناصر فرهنگی و اجتماعی دارد، می‌تواند منشأ بدفهمی‌هایی عمده‌ای شود که سیاحان و سیاستمداران و منتقدان اجتماعی ایرانی و غربی طی دو سده گذشته در مورد ایران بدان دچار شده‌اند. در ادبیات موجود تعارف را به مثابه یک پدیده اجتماعی و فرهنگی مؤثر در مناسبات اجتماعی بین غریبه‌ها و آشناها کمتر بررسی کرده‌اند. بدین دلیل است که مؤلفان این مقاله با رویکردی جدید - فرهنگی - سعی دارند تا ضمن بیان وضعیت تعارف در نظام فرهنگی و اجتماعی ایرانی، به صورت‌بندی جدیدی از آن دست بیابند. در دستیابی به این صورت‌بندی از نظام مفهومی زیرملی استفاده شده است.

همه ما با موقعیت‌هایی که زمینه‌ساز تعارف هستند و عباراتی که معمولاً در چنین موقعیت‌هایی استفاده می‌شود، آشنا هستیم:

- هنگام پرداخت پول در تاکسی یا موقع خرید: قابل ندارد، صاحبش قابل دارد، مهمان ما

باشید، بدون تعارف (!)...

- هنگام ورود و خروج: بفرمایید، شما بزرگ‌ترید...

- هنگام دعوت به منزل و رفتن به مهمانی: بفرمایید در خدمت باشیم، دم در بد است، تشریف داشته باشید، مزاحم شدیم، زحمت دادیم، خیلی خوشحال شدیم، قدم رنجه فرمودید...

- هنگام غذا خوردن: بفرمایید میل کنید، تعارف نکنید، بیشتر بکشید، خیلی ممنون صرف شد...

... -

این گونه رفتارها همان چیزی است که در ادبیات رایج از آن به تعارف یاد می‌شود.

تعارف از یک طرف نشان‌دهنده ادب و از طرف دیگر به مثابه رفتاری ناصادقانه تلقی می‌شود و از این نظر دچار نوعی بیمارگونگی است. همین مسئله می‌تواند تعارف را به لحاظ روان‌شناختی برجسته نشان دهد. با این حال، عمومیت تعارف در میان اقشار اجتماعی گوناگون از یک‌سو و نبود آن در فرهنگ‌های غربی از سوی دیگر، بعد اجتماعی و اهمیت آن را به عنوان ویژگی فرهنگی خاص در جامعه ما بیشتر نشان می‌دهد. بر همین اساس در این مقاله تلاش می‌کنیم تعارف را نه به مثابه امری روان‌شناختی، بلکه به مثابه امری جامعه‌شناختی بررسی کنیم و به جنبه روان‌شناختی آن تنها به طرز غیرمستقیم خواهیم پرداخت. به ویژه در این مقاله به این مسئله می‌پردازیم که چه نوعی از صورت اجتماعی^۱ در تعارف حضور دارد و چگونه این صورت اجتماعی در نسبت

با مفهوم فاصله اجتماعی^۲ فهمیده می‌شود و این رفتار چگونگی می‌تواند نشان‌دهنده ساختار کلی‌تر جامعه باشد.

ملاحظات نظری

زیمیل جامعه‌شناسی را بر تفکیک صورت‌های اجتماعی از محتوای آنها استوار می‌کند. این تفکیک از طریق انتزاع^۳ صورت کنش‌های متقابل اجتماعی در موقعیت‌های گوناگون و با محتواهای متفاوت حاصل می‌شود. زیمیل تحت تأثیر کانت واقعیت را امری بی‌شکل و یکنواخت می‌داند که تنها با میانجی‌گری ذهن انسان شکل و نظم می‌یابد و قابل درک می‌شود. در واقع تفکیک صورت و محتوا در خود واقعیت وجود ندارد و وظیفه جامعه‌شناس دقیقاً این است که به شیوه‌ای علمی و سیستماتیک و از طریق انتزاع، صورت کنش‌های متقابل و رفتارهای اجتماعی را از محتوای آنها جدا کند (زیمیل، ۱۹۷۱: ۲۵ الف). این رویکرد به ما کمک می‌کند که به جای پرداختن به تعارفات معمول در زمینه‌ها و موقعیت‌های مختلف، صورت اجتماعی تعارف را مطالعه کنیم. با این حال زیمیل به مطالعه صورت‌های اجتماعی بسنده نمی‌کند. از دیدگاه او، امور واقعی که صور جامعه‌شناختی از آنها منتزع شده‌اند، در نهایت باید در «کلیت مادی» خود ارائه شوند (همان: ۳۱). زیمیل نسبت به ریشه‌ها و تبعات روان‌شناختی صور اجتماعی بی‌اعتنا نبود (همان: ۳۲). به ویژه او به این مسئله که چگونه صور مختلف می‌توانند محتواهای گوناگون پدید آورند، علاقه‌مند بود. شاید بتوان «کلانشهر و حیات ذهنی» را نمونه‌ای از

آن دانست. در آن مقاله زیمیل تأثیر ویژگی‌های کلانشهری از قبیل افزایش کمی رابطه‌ها، کاهش فاصله فیزیکی و افزایش فاصله اجتماعی را بر ظهور فردگرایی و تبعات روان‌شناختی مانند دلزدگی آشکار می‌کند (زیمیل، ۱۳۷۲) در اینجا الگوی مشابهی را در موضوع تعارف پیش می‌گیریم. در آغاز به نوع رابطه‌ای که بین تعارف و فاصله اجتماعی وجود دارد اشاره می‌شود و بر اساس درکی که از این رابطه به وجود می‌آید، صورت‌بندی‌های متعددی بیان خواهد شد. در ادامه نقشی که تعارف در بروز فردگرایی و تعارض بین دو ساحت (برونی و بیرونی) کنش انسانی دارد، نشان داده می‌شود. در این نوع بررسی تلاش بر این است تا فهمی جدید از این پدیده فرهنگی اجتماعی در ایران بر اساس مفهوم مرکزی «مدرنیته ایرانی» ارائه شود.

۱. تعارف و فاصله اجتماعی

از دیدگاه تحلیل صوری، با صرف‌نظر از انگیزه‌های گوناگونی که در رفتار تعارف‌آمیز نقش دارند، تعارف همواره مستلزم صورت درخواست و امتناع است. در تعارف، مستقل از محتوایی که دارد، همواره یک طرف پیشنهاد می‌کند و طرف دیگر از قبول این پیشنهاد سر باز می‌زند. به همین سبب است که در ادبیات رایج تعارف کردن هم به معنای پیشنهاد لطف است (مثلاً تعارف کردن میوه) و هم به معنای امتناع از قبول پیشنهاد (مثلاً در عبارت بدون تعارف). بنابراین در پدیدار تعارف با رابطه‌ای مواجه هستیم که قواعد خاص خود را دارد: یک طرف باید اصرار کند و طرف دیگر انکار.

اما این موضوع که این اصرار و انکار طرفین تعارف را در چه شرایطی قرار دهد، به فاصله اجتماعی، به معنای زیملی آن، بستگی دارد. برای زیمل فاصله مفهومی طبقاتی نیست، بلکه بیشتر به نزدیکی و دوری حسی مربوط می شود (فریزی، ۲۲۰: ۱۳۸۶). بر همین مبنا می توان گفت هنگامی که دو طرف به هم نزدیک اند، به جهت صمیمیتشان می توانند بی واسطه و بدون تعارف صحبت کنند.

همچنین در فاصله اجتماعی زیاد، یعنی وقتی دو طرف از هم دورند، چون کنش متقابل آنها معمولاً خصلت موقتی و گذرا دارد، تعارفشان اغلب لفظی است. در این شرایط هر دو طرف می دانند که تعارف صرفاً بازی لفظی میان آن دو است و هر دو از یکدیگر انتظار دارند که مطابق قواعد بازی عمل کنند. خصلت بازی گونه این نوع از تعارف را می توان به راحتی با برهم زدن بازی درک کرد: اگر یکی از طرفین رفتاری غیرمنتظره از خود نشان دهد، یعنی رفتاری غیر از آنچه از او انتظار می رود، و در واقع رفتاری خلاف قواعد بازی، در آن صورت این بازی به هم می خورد. به عنوان مثال صحنه زیر را در نظر بگیرید که دو طرف بر مبنای قواعد بازی عمل می کنند:

[تاکسی با یک مسافر در حال حرکت است].
مسافر: هر جا امکان داشته باشه پیاده می شم.
راننده: بفرمایید.
مسافر: چه قدر تقدیم کنم؟
راننده: قابل شما رو نداره.
مسافر: خیلی ممنون.
راننده: بی تعارف.

مسافر: مرسی، خیلی ممنون.
راننده: ۵۰۰ تومن.
مسافر: [در حال دادن پول] خدمت شما. خیلی لطف کردین.
[مسافر از تاکسی پیاده می شود].
حال در صحنه ای مشابه یک طرف بازی، قواعد را رعایت نمی کند:
[تاکسی با یک مسافر در حال حرکت است].
مسافر: هر جا امکان داشته باشه پیاده می شم.
راننده: بفرمایید.
مسافر: چه قدر تقدیم کنم؟
راننده: قابل شما رو نداره.
مسافر: [در حال پیاده شدن از تاکسی بدون این که پولی پرداخت کند] لطف کردین. یک دنیا تشکر!
راننده: آقا کجا؟
مسافر: جانم؟
راننده: [با عصبانیت] کرایه ت رو بده.
مسافر: [با خونسردی] شما خودتون گفتین قابل نداره (!)
راننده: من غلط کردم. ۵۰۰ تومن می شه.
مسافر: [در حال پرداخت پول] بفرمایید.
[مسافر و تاکسی صحنه را ترک می کنند].
در اینجا مسافر به جای ایفای نقش امتناع، به سرعت پیشنهاد راننده را مبنی بر ندادن پول می پذیرد و با این کار خود، صحنه بازی را بر هم می زند. در نتیجه راننده نیز که بازی را بر هم خورده می یابد، از نقش خود دست می کشد و خواست درونی اش را بیان می کند. در واقع در فاصله اجتماعی دور آنچه در نهایت تعیین کننده است اقتصاد پولی است و تعارف نمی تواند

را درباره مهمان «غریبه» دارد: کسی که بیگانه است اصلاً قرار نیست به عنوان مهمان پذیرفته شود و میزبان با کسی که آشناسنت تعارف ندارد. این مسئله در تفکیک مکانی خانه برای مهمان نیز دیده می‌شود: غریبه اجازه ندارد وارد اتاق خواب‌ها یا آشپزخانه شود، اما آشنا به همه مکان‌های خانه دسترسی دارد. پس فرد در ارتباط با غریبه نمی‌تواند تعارف را کنار بگذارد و در اصطلاح با او «رودربایستی» دارد. در اینجا برخلاف تعارف میان دو نفر بیگانه، که در آن رعایت نکردن قواعد بازی از یک طرف با بر هم زدن کل بازی از طرف مقابل همراه می‌شد، اگر یک نفر برخلاف قاعده تعارفی را بپذیرد بازی به هم نمی‌خورد چرا که طرف او نمی‌تواند انگیزه‌ها و تمایلات درونی خود را اظهار کند. در واقع او میل درونی خود را سرکوب می‌کند و در ظاهر طوری رفتار می‌کند که در درون آن گونه نیست یا نمی‌خواهد باشد. به همین دلیل است که فرد دچار نوعی خشنودی می‌شود. شرایطی را در نظر بگیرید که فردی، همسایه‌اش را تعارفاً به خانه خود دعوت می‌کند. او از همسایه انتظار دارد که طبق قواعد بازی دعوت او را رد کند. اما همسایه فوراً تعارف را می‌پذیرد. در اینجا فرد مجبور می‌شود علی‌رغم آماده نبودن در پذیرایی از مهمان و علی‌رغم میل درونی، او را در خانه خود بپذیرد. بنابراین کنش متقابل این دو نفر دچار تنش نمی‌شود، اما فرد نخست ناراحت و از پیشنهادی که داده است پشیمان است و احتمالاً از همسایه‌اش به شدت عصبانی است، اما نمی‌تواند اظهار کند. در واقع فرد «رودربایستی» کرده است.

در برخی فرهنگ‌ها مرز میان حوزه بیرونی و حوزه درونی طوری تعریف شده است که حوزه بیرونی تداخل جدی با حوزه درونی ندارد. چنین شرایطی محصول رشد فردگرایی و تثبیت حوزه خصوصی به مثابه حوزه‌ای مستقل از زندگی است که این هر دو، همان گونه که زیمل نشان داده است، محصول شرایط زندگی در کلانشهر است.

جایگاه جدی داشته باشد، چرا که در این فاصله به بیان زیمل: «خودخواهی اقتصادی حسابگرانه عقلانی هر دو طرف با مانعی برخورد نمی‌کند، زیرا آنها روابط شخصی سنجش‌ناپذیر با یکدیگر ندارند» (زیمل، ۵۵: ۱۳۷۲).

اما تعارف خود را به بارزترین شکل ممکن در نسبت با تیپ اجتماعی «غریبه» نشان می‌دهد. همان طور که زیمل طرح کرده است، غریبه نه دور است و نه نزدیک. «او درون دایره مکانی مشخصی - یا درون گروهی که مرزهای آن مشابه مرزهای مکانی است - محصور است» (زیمل ۴۳: ۱۹۷۱ب)، اما متعلق به آن گروه نیست و ویژگی‌های متفاوتی با اعضای آن گروه دارد. در ادبیات رایج نیز لفظ غریبه به عنوان کسی که باید با او برخورد تعارف‌آمیز شود، به کار می‌رود. میزبان همواره بیشترین نگرانی

از دیدگاه زیمل، اجتماعات کوچک‌تر اجازه آزادی فردی و تحول درونی و برونی منحصر به فرد را نمی‌دهند. به این معنا در اجتماعات کوچک اساساً تناقضی میان درون و برون حس نمی‌شود و بنابراین تعارف در روستاها و شهرهای کوچک مسلماً صادقانه‌تر از شهرهای بزرگ است. از سوی دیگر از نظر زیمل کلانشهر مکان تحول فردیت است. در کلانشهر است که تجربه آزادی شخصی و استقلال ممکن می‌شود.

یعنی در تعارف خود صداقت نداشته باشد. دلیل این مسئله البته در شکل خود تعارف نهفته است، چرا که تعارف همنشینی دو صورت متضاد است: خواهش و امتناع، اصرار و انکار. بر همین اساس، در دو حالت ممکن است هیچ یک از دو طرف دچار ناخشنودی نگردند: نخست در صورتی که طرف پیشنهاددهنده برخلاف میل درونی خود پیشنهاد دهد و طرف دیگر مطابق میل درونی خود از پذیرفتن پیشنهاد سرباز زند و در نهایت پیشنهاد عملی نشود. دوم در صورتی که طرف پیشنهاددهنده مطابق میل درونی خود پیشنهاد لطفی دهد و طرف دیگر برخلاف میل درونی‌اش از قبول پیشنهاد او امتناع کند، اما در نهایت پیشنهاد عملی شود. در شرایطی که هر دو طرف در تعارفاتشان صداقت داشته باشند، یا هر دو ناصداق باشند، حتماً ناخشنودی پیش

گاهی نیز برهم خوردن بازی نه از طرف امتناع‌کننده، بلکه از طرف پیشنهاددهنده بازی رخ می‌دهد. مثلاً در وضعیت ساده‌ای که دو نفر می‌خواهند از یک در وارد شوند، ممکن است ورود بدون تعارف یک نفر موجب ناراحتی درونی نفر دیگر شود، چرا که فرد دوم این انتظار را از فرد اول دارد که حداقل تعارفی به او بکند و این را نشانه ادب او می‌داند. در چنین شرایطی به ظاهر بازی اصلاً شروع نشده است، اما در واقع همین مثال نشان می‌دهد که در بسیاری موارد بازی تعارف همواره از قبل شروع شده است.

تا همینجا معلوم می‌شود که ما تعارف را به مثابه رفتاری در نظر گرفته‌ایم که نوعی ابراز برخلاف میل درونی است. به این معنی که نه طرفی که پیشنهاد لطفی را می‌دهد، باطناً تمایلی به چنین پیشنهادی دارد و نه طرفی که امتناع می‌کند باطناً تمایل به رد آن پیشنهاد دارد. این تلقی از تعارف، نوعی ریاکاری یا بی‌صداقتی را به ذهن می‌رساند. اما وضعیت وقتی پیچیده‌تر می‌شود که این را نیز در نظر بگیریم که ممکن است هر طرف در تعارف خود صداقت داشته باشد یا نداشته باشد. به عبارتی دیگر خواست یا امتناع او مطابق با میل درونی‌اش باشد یا نباشد. در این صورت، ناخشنودی هنگامی به وجود می‌آید که خواسته‌های دو طرف با هم در تضاد قرار گیرند. رضایت مستلزم این است که میل دو طرف در یک‌سو باشد و این نکته بسیار مهم است، چرا که نشان می‌دهد رضایت دو طرف تنها در صورتی ممکن می‌شود که یک طرف و فقط یک طرف برخلاف میلش تعارف کند،

ندیده است. به او تعارف می‌کند که در منزل صحبت کنند. اما آشنا عجله دارد و تمایلی به داخل رفتن ندارد و سعی می‌کند پیشنهاد او را رد کند. صاحب‌خانه به خیال این که آشنا تعارف می‌کند با اصرار او را به درون خانه می‌برد. در نتیجه آشنا از کارش می‌ماند و دچار ناخشنودی می‌شود (صادق - صادق).

- صاحب‌خانه آماده پذیرایی از مهمان نیست و در حقیقت تمایلی ندارد که آشنا وارد خانه او شود. اما آشنا مایل است که دقایقی را در خانه صاحب‌خانه مهمان شود. صاحب‌خانه به رسم ادب به او اصرار می‌کند که به درون خانه برود. آشنا ابتدا تعارف می‌کند، اما در نهایت می‌پذیرد. در نتیجه صاحب‌خانه از این که با اصرار نابجا برای خود کار درست کرده است دچار ناخشنودی می‌شود (ناصر - ناصر).

ممکن است تصور شود ناخشنودی صرفاً محصول تضاد میل درونی دو طرف است و به تعارف ربطی ندارد، یعنی به هر حال وقتی میل دو طرف در تضاد قرار می‌گیرد، در نهایت برای یکی ناخشنودی به وجود می‌آید، چه با یکدیگر تعارف داشته باشند، چه نه. اما این تصور از دو جهت نادرست است: از یک سو گاهی اوقات با وجود این که میل درونی دو طرف همسو است، نتیجه تعارفات طوری رقم می‌خورد که هر دو دچار ناخشنودی می‌شوند (در ادامه مثالی برای این مورد آمده است). از سوی دیگر بسیاری از ناخشنودی‌ها محصول «ذهنیت تعارف‌گرا» است. این ذهنیت از یک طرف دارای انتظاراتی است که تنها محصول تربیت اجتماعی‌اند و در بستر تعارفات روزمره پدید آمده‌اند (مثلاً این

خواهد آمد. بگذارید این چهار مورد را در قالب یک وضعیت خاص بررسی کنیم:

[شخصی برای گرفتن وسیله‌ای به خانه یکی از آشنایان خود مراجعه می‌کند. صاحب‌خانه به او برای ورود به خانه تعارف می‌کند، او نیز تعارف می‌کند و وارد خانه نمی‌شود.]

صاحب‌خانه: بفرمایید داخل. دم در بده.

آشنا: نه. خیلی ممنون، مزاحم نمی‌شم.

صاحب‌خانه: خواهش می‌کنم. مزاحم

هستین. بفرمایید.

آشنا: نه. متشکر، زحمت نمی‌دم.

...

حال چهار مورد بالا را در این وضعیت

خاص بررسی می‌کنیم:

- صاحب‌خانه آماده پذیرایی از مهمان نیست و در حقیقت تمایلی ندارد که آشنا وارد خانه او شود، ولی به او تعارف می‌کند. آشنا عجله دارد و تمایلی به داخل رفتن ندارد و سعی می‌کند پیشنهاد او را رد کند. پس از تعارفات در نهایت آشنا وسیله مورد نیازش را می‌گیرد و می‌رود. در نتیجه هیچ یک دچار ناخشنودی نمی‌شوند (ناصر - ناصر).

- صاحب‌خانه خیلی وقت است که آشنا را

ندیده است. به او تعارف می‌کند که در منزل صحبت کنند. آشنا نیز عجله‌ای ندارد و بدش نمی‌آید که دقایقی را با صاحب‌خانه بگذارند، ولی تعارف می‌کند. پس از تعارفات در نهایت آشنا به منزل صاحب‌خانه می‌رود. در این صورت هیچ یک از دو طرف دچار ناخشنودی نمی‌شوند (صادق - ناصر).

- صاحب‌خانه خیلی وقت است که آشنا را

انتظار که اگر نزد دوستی رفتیم، او باید ما را به منزل خود دعوت کند). و از طرف دیگر، چنین ذهنیتی همواره دیگران را نیز در حال تعارف کردن می‌پندارد. بگذارید بار دیگر مثال بالا را از این جهات بررسی کنیم:

- صاحب‌خانه آماده پذیرایی از مهمان نیست و در حقیقت تمایلی ندارد که آشنا وارد خانه او شود. آشنا نیز عجله دارد و تمایلی به داخل رفتن ندارد. اما صاحب‌خانه احساس می‌کند که انتظار آشنا از او این است که به خانه دعوتش کند و امتناع آشنا نیز صرفاً تعارف است. پس با اصرار زیاد آشنا را به منزل می‌برد. در نتیجه هر دو دچار ناخشنودی می‌شوند. اگر هر دو صادقانه میل درونی‌شان را بیان می‌کردند دچار ناخشنودی نمی‌شدند (ناصر صادق - صادق).

- صاحب‌خانه خیلی وقت است که آشنا را ندیده است و می‌خواهد کمی با او صحبت کند. آشنا نیز عجله‌ای ندارد و بدش نمی‌آید که دقایقی را با صاحب‌خانه بگذرانند، اما احساس می‌کند که صاحب‌خانه صرفاً تعارف می‌کند و انتظارش از او این است که تعارفاتش را رد کند. پس حاضر نمی‌شود که به منزل برود. در نتیجه هر دو ناراضی می‌شوند. اگر هر دو صادقانه میل درونی‌شان را بیان می‌کردند دچار ناخشنودی نمی‌شدند (صادق - ناصر صادق).

- صاحب‌خانه خیلی وقت است که آشنا را ندیده است و می‌خواهد کمی با او صحبت کند. اما آشنا عجله دارد و تمایلی به داخل رفتن ندارد. پس به هیچ وجه زیر بار اصرار صاحب‌خانه نمی‌رود. در نتیجه صاحب‌خانه که احساس می‌کند آشنا صرفاً تعارف کرده

است از این که نتوانسته او را قانع کند دچار ناخشنودی می‌شود. اگر صاحب‌خانه می‌دانست که آشنا تعارف نمی‌کند و نمی‌تواند به خانه‌اش بیاید احتمالاً دچار ناخشنودی نمی‌شد (صادق - صادق).

- صاحب‌خانه آماده پذیرایی از مهمان نیست و در حقیقت تمایلی ندارد که آشنا وارد خانه او شود. اما آشنا مایل است که دقایقی را در خانه صاحب‌خانه مهمان شود. صاحب‌خانه به رسم ادب به او اصرار می‌کند که به درون خانه برود. اما آشنا تعارف می‌کند و نمی‌پذیرد. اما آشنا دچار ناخشنودی می‌شود، چون خیال می‌کند با تعارف نابجای خود فرصت هم‌صحبتی با او را از دست داده است. اگر آشنا می‌دانست که صاحب‌خانه واقعاً شرایط میزبانی او را نداشته است، احتمالاً دچار ناخشنودی نمی‌شد (ناصر صادق - صادق).

- صاحب‌خانه خیلی وقت است که آشنا را ندیده است و می‌خواهد کمی با او صحبت کند. اما آشنا عجله دارد و تمایلی به داخل رفتن ندارد. صاحب‌خانه به خیال این که آشنا تعارف می‌کند با اصرار او را به درون خانه می‌برد. در نتیجه آشنا از کارش می‌ماند و دچار ناخشنودی می‌شود. اگر صاحب‌خانه متوجه بود که آشنا تعارف نمی‌کند و میل درونی‌اش را می‌گوید، با اصرار خود او را دچار ناخشنودی نمی‌کرد و خودش نیز از این که مانع رسیدن آشنا به کارهایش نشده است احساس رضایت می‌کرد (صادق - صادق).

در اینجا می‌توان فهمید کسی که تعارف می‌کند لزوماً ناصداق نیست و لزوماً دچار ناخشنودی نمی‌شود، اما تعارف ساختاری

جنبه‌ای ساختاری از این روابط بدل شده است که در عین حال ضامن بقای آنهاست. از سوی دیگر، در فاصله اجتماعی نزدیک صداقت نشان و ضرورتی برای صمیمیت است. در اینجا در بادی امر به نظر می‌رسد بتوان تعارف را به مثابه رفتاری ناصادقانه با تحلیل زیمل از بی‌صداقتی در زندگی مدرن به طور کلی مرتبط کرد: هم تعارف و هم دروغ در فاصله اجتماعی دور و نزدیک کمرنگ می‌شوند. اما مسلماً تفاوت‌های جدی میان آنها وجود دارد. زیمل در تحلیل خود از بی‌صداقتی بر رازداری^۶ تأکید می‌کند. رازداری در واقع نوعی مخفی کردن خودخواسته درون است که میزان آن بسته به فاصله طرف رابطه از فرد تغییر می‌کند. اما تعارف، آن طور که نشان دادیم، شکلی را بر کنش متقابل تحمیل می‌کند که در نهایت مستلزم بی‌صداقتی یا ناخشنودی است. شاید بتوان گفت رازداری به نوعی بیانگر پیدایش «حوزه خصوصی» و تمایز آن از حوزه عمومی است، در حالی که تعارف نشانی از سلطه بیرون بر درون است. در واقع می‌توان تعارف را محصول شرایطی دانست که در آن روابط درون و بیرون مسئله‌دار شده است.

بر همین مبنا، تعارف در روستاها و شهرهای کوچک بسیار کمتر از کلانشهرها ریاکارانه است. در این زمینه تفاوت «مهمان نوازی» میان آنها مثال زدنی است. از دیدگاه زیمل، اجتماعات کوچک‌تر «اجازه آزادی فردی و تحول درونی و برونی منحصر به فرد را نمی‌دهند» (زیمل، ۶۰: ۱۳۷۲). به این معنا در اجتماعات کوچک اساساً تناقضی میان درون و بیرون حس نمی‌شود و بنابراین تعارف در روستاها و شهرهای کوچک

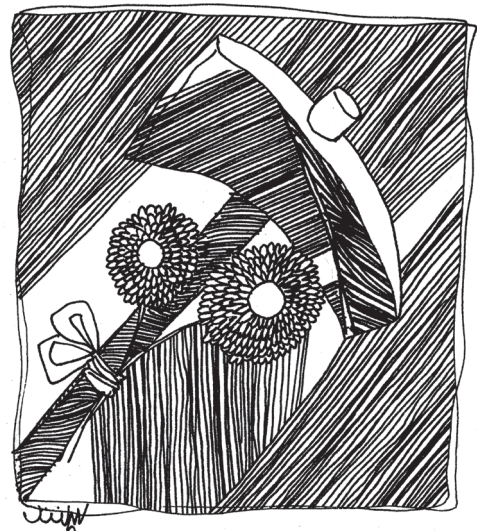
را بر کنش متقابل تحمیل می‌کند که مستلزم بی‌صداقتی و یا ناخشنودی است: بی‌صداقتی پیش‌شرط رضایت است. در چنین شرایطی، مسئله از اخلاق فردی فراتر می‌رود، چرا که بی‌صداقتی و ناخشنودی با ساختار تعارف پیوند خورده است و نه با کنش فردی یک شخص خاص. پس باید به سوی این پرسش پیش برویم: ویژگی اصلی چنین ساختاری چیست و در چه فضای فرهنگی‌ای ممکن می‌شود؟

۲. تعارف و تفوق برون بر درون

زیمل تفاوت ساختارهای جامعه‌شناختی را به میزانی که بی‌صداقتی در آنها جریان دارد مربوط می‌کند: هرچه روابط درون یک گروه پیچیده‌تر شود، بی‌صداقتی کمتر تحمل می‌شود (زیمل، ۳۱۱: ۲۰۰۹). از دیدگاه زیمل دروغ در روابط مدرن به امری به مراتب مخرب‌تر از گذشته تبدیل می‌شود، چرا که زندگی مدرن اساساً بر مبنای حجم عظیمی از دانشی جریان دارد که هیچ فردی نمی‌تواند صحت آنها را شخصاً تأیید کند، بلکه باید به آن «ایمان» داشته باشد. اقتصاد و علم مدرن تنها بر پایه همین اعتماد می‌توانند بقا پیدا کنند (همان: ۳۱۲). زیمل همچنین مسئله صداقت را به فاصله مربوط می‌کند: هرچه در یک رابطه دو نفر به هم نزدیک‌تر باشند، دروغ تحمل‌ناپذیرتر می‌شود (همان). می‌توان نتیجه گرفت که در اینجا نیز فاصله اجتماعی تعیین‌کننده است. از یک‌سو، در جایی که فاصله اجتماعی میان افراد زیاد است، مثلاً در روابط اقتصادی یا اداری، دروغ جایگاهی ندارد، چرا که این روابط کاملاً غیرشخصی‌اند و اعتماد به

مسلماً صادقانه‌تر از شهرهای بزرگ است. از سوی دیگر از نظر زیمل کلانشهر مکان تحول فردیت است. در کلانشهر است که تجربه آزادی شخصی و استقلال ممکن می‌شود (همان). اما در تعارف فرد لزوماً نمی‌تواند تمایلات درونی‌اش را در بیرون بروز دهد. در تعارف کردن فرد بر مبنای انتظارات بیرونی که از او می‌رود عمل می‌کند و معلوم نیست که چه قدر این انتظارات با تمایلات درونی‌اش منطبق است. پس در کلانشهر، رابطه درون و بیرون دچار ابهام و در نتیجه تعارف با دورویی آمیخته و مسئله‌دار می‌شود: از یک‌سو تمایلات درونی با انتظارات بیرونی در تضاد قرار می‌گیرد و از سوی دیگر فرد نمی‌تواند در برابر فشارهای بیرونی تمایلات درونی خود را بیان کند.

بیشتر نشان دادیم که تنها در فاصله نه دور و نه نزدیک است که این ناتوانی جدی می‌شود. در فاصله دور، فرد احساس آزادی و استقلال بیشتری می‌کند چرا که روابط غیرشخصی، گذرا و ناپایدارند. در فاصله نزدیک فرد بدون تعارف رفتار می‌کند و این مسئله بسیار مهمی است، چرا که نشان می‌دهد تفکیک درون و بیرون با تفکیک فرد و غیر فرد منطبق نیست: همواره کسانی هستند که فرد در ارتباط با آنها نیازی به رعایت آدابی مانند تعارف نمی‌بیند. بنابراین درون می‌تواند گروهی اجتماعی باشد که فرد در میان آنها در اصطلاح رایج «می‌تواند خودش باشد.» به همین نحو، بیرون عرصه روابطی است که نه مبتنی بر اقتصاد بازار و رفتارهای کاملاً غیرشخصی و سودجویانه است و نه مبتنی بر روابط صمیمی و نزدیک. بیرون عرصه روابطی



غریبه فرد را به اجتماع بزرگتری از انسانها وصل می‌کند. پس فرد با غریبه طوری رفتار می‌کند که می‌خواهد به آن شکل در نگاه دیگران دیده شود و در نتیجه وقتی فرد با غریبه برخلاف میل درونی خود رفتار می‌کند، در واقع خود را از دید اجتماع بزرگتری پنهان می‌دارد. نگرانی برای «حرف مردم» و «آبروداری» نشانه‌ای برای همین موضوع است.

می‌توان گفت تعارف در زمینه‌ای فرهنگی ممکن می‌شود که حوزه درونی توسط حوزه بیرونی صلب و از پیش تعریف‌شده‌ای سرکوب شده باشد. در چنین فضایی آنچه در درون می‌گذرد نمی‌تواند در بیرون بیان گردد، هر چند که بسیاری اوقات همه می‌دانند که در درون چه می‌گذرد. ممکن است تصور شود که اقتضائات متفاوت بیرون و درون خاص فرهنگ کلانشهری در ایران نیست، بلکه در فرهنگ‌های دیگر نیز دیده می‌شود. از یک نظر این حرف درست است: همه فرهنگ‌ها متضمن انتظاراتی از فرد در موقعیت‌های مختلف هستند که فرد بر اساس این انتظارات باید در آن موقعیت‌ها به شیوه خاصی رفتار کند. اما مسئله مهم این است که در برخی فرهنگ‌ها مرز میان حوزه بیرونی و حوزه درونی طوری تعریف شده است که حوزه بیرونی تداخل جدی با حوزه درونی ندارد. چنین شرایطی محصول رشد فردگرایی و تثبیت حوزه خصوصی به مثابه حوزه‌ای مستقل از زندگی است که این هر دو، همان گونه که زیمل نشان داده است، محصول شرایط زندگی در کلانشهر است. اما در شرایط فرهنگی ما چنین مرزی اصلاً تعریف نشده است و بنابراین فرد در بسیاری از

است که فرد از خلال آنها به حوزه‌ای عمومی‌تر وارد می‌شود.

در اینجا به «غریبه» باز می‌گردیم، کسی که تعارف به بارزترین نحوی در ارتباط با او صورت می‌گرفت. از دیدگاه زیمل دوری غریبه نه به دلیل تفاوت‌هایی است که با فرد دارد، بلکه اتفاقاً به دلیل شباهت‌هایی است که با او دارد، با این توضیح که این شباهت‌ها صفات عامی هستند که در گروه‌های بزرگتری از افراد وجود دارند. به بیان دیگر، غریبه از این نظر به فرد نزدیک است که با او صفات ویژه مشترکی دارد که آنها را از عموم متمایز می‌کند و از این نظر از فرد دور است که سایر صفات مشترکی که با او دارد صفاتی هستند که در گروه‌های بزرگتر و بعضاً در کل بشریت یافت می‌شوند و بنابراین نمی‌توانند میان آنها و دیگران تمایز ایجاد کنند (زیمل، ۱۶۶: ۱۹۷۱ ب). بدین معنا،

تعارف یک رابطه اجتماعی است که همواره مستلزم صورت پارادوکسیکال خواهش و امتناع است. محتوایی که این صورت می‌تواند به خود بگیرد به فاصله اجتماعی دو طرف رابطه بستگی دارد.

در عرصه بیرونی تا حدود زیادی نادیده گرفته می‌شوند و در نتیجه در عرصه درونی بدون این که جداً نقد شوند، به حیات خود ادامه می‌دهند. چنین وضعی بر نسبت ادبیات مکالمه غیررسمی و رسمی نیز حاکم است. جملاتی که در مکالمه با فرد غریبه انتخاب می‌شوند تفاوت جدی با جملاتی دارند که در ارتباط با افراد نزدیک یا بعضاً دور به کار می‌روند.

در رابطه میان والدین و فرزندان نیز باز هم این وضعیت دیده می‌شود. بسیاری از فرزندان به رفتارهایی دست می‌زنند که از دیدگاه والدینشان ممنوع و نامشروع است. همین امر موجب می‌شود که فرزند از ابراز خودش نزد والدین پرهیز کند و در نتیجه فاصله‌ای جدی میان والدین و فرزندان به وجود می‌آید. به زبان دیگر فرزند خود را از والدین بیشتر مخفی می‌کند و والدین نیز هرگز از درون فرزند با خبر نمی‌شوند و بنابراین نمی‌توانند در تعلیم و تربیت فرزندشان نقش مناسب ایفا کنند.

سلطه عرصه بیرون بر درون در «چاپلوسی» نیز می‌تواند دنبال شود. بسیاری اوقات می‌بینیم فرد با وجود این که به شخص خاصی علاقه‌ای ندارد یا حتی از او متنفر است، از او تعریف و تمجید می‌کند و در برابرش اظهار کوچکی می‌نماید:

...

شخص اول: آقا ما خیلی مخلصیم!

شخص دوم: خواهش می‌کنم! ما ارادت‌مندیم!

شخص اول: شما بزرگوارید!

شخص دوم: نظر لطف شماست! کوچیک

شماییم!

موقعیت‌ها خود را در تنش میان درون و بیرون می‌بیند. البته زندگی در کلانشهر پیشینه طولانی در ایران ندارد: چالش میان بیرون و درون در گذر از زندگی در شهر کوچک به زندگی در کلانشهر است که ظهور می‌یابد، شرایطی که در آن نه فردگرایی و نه حوزه خصوصی هیچ یک تثبیت نشده‌اند. بر همین مبنا وضعیت تعارف با رشد فردگرایی مسئله‌دارتر می‌شود و به نظر می‌رسد رشد فردگرایی در ابتدا سویه‌های ریاکارانه و پنهان‌کارانه تعارف را تقویت می‌کند، اما به تدریج ذهنیت و رفتار مبتنی بر تعارف را کم‌رنگ می‌کند و از بین می‌برد. به هر حال رسیدن به دیدگاهی دقیق‌تر در این زمینه نیاز به بررسی‌های تاریخی موشکافانه‌تری دارد. اما حداقل چیزی که می‌توان در یک بررسی غیرتاریخی بر آن تأکید کرد همان تفوق عرصه بیرونی بر عرصه درونی است. می‌توان این وضعیت را در زمینه‌های دیگر دنبال کرد: پیدا شدن ژانری از جوک‌هایی که در حوزه درونی جریان دارند، فاصله میان ادبیات مکالمه غیررسمی و رسمی، گسست نسلی و چاپلوسی. سلطه بیرون بر درون در ژانر جوک‌هایی که در حوزه درونی در حال گردش است، دیده می‌شود. این جوک‌ها معمولاً حاوی مضامین جنسی، سیاسی، قومی و... هستند که در عرصه بیرونی به هیچ وجه اجازه ظهور و بروز ندارند. به عنوان مثال با وجود انواع و اقسام جوک‌هایی که در میان مردم درباره قومیت‌ها رد و بدل می‌شود، هیچ یک نمی‌تواند به اندازه یک کاریکاتور که در حوزه بیرونی ظاهر می‌شود وجدان جمعی آنها را تحریک کند. این جوک‌ها

است. محتوایی که این صورت می‌تواند به خود بگیرد به فاصله اجتماعی دو طرف رابطه بستگی دارد. در فاصله نزدیک، معمولاً دو نفر با هم تعارف ندارند. در فاصله دور نیز تعارف معمولاً صرفاً جنبه لفظی دارد و دو طرف در صورت لزوم می‌توانند به راحتی تعارف را کنار بگذارند. اما پیچیده‌ترین وضعیت تعارف در نسبت با «غریبه» به معنای زیملی آن رخ می‌دهد. غریبه کسی است که نه دور است و نه نزدیک. در اینجا دو طرف در اصطلاح رایج با هم حقیقتاً تعارف و رودربایستی دارند. در چنین وضعیتی اگر دو طرف در تعارفشان صداقت داشته باشند، حتماً یکی از آنها دچار ناخشنودی می‌شود و رضایت هر دو مستلزم این است که یکی از آنها در تعارفشان ناصداق باشد: تعارف ساختاری را بر کنش متقابل تحمیل می‌کند که متضمن بی‌صداقتی و یا ناخشنودی است. این مسئله بسیار مهم است، چرا که نشان می‌دهد نقد اخلاقی تعارف از سطح فردی فراتر می‌رود و ناگزیر به نقد اجتماعی بدل می‌شود. اما در شهر کوچک سوبیه‌های پنهان تعارف کمتر است. در واقع در عبور از زندگی در شهر کوچک به زندگی در کلانشهر سوبیه‌های ریاکارانه در تعارف پررنگ می‌شود، چرا که در چنین وضعیتی هنوز فردیت و حوزه خصوصی به استقلال نرسیده‌اند و فرد تنش میان درون و بیرون را تجربه می‌کند. در اینجا تعارف در واقع پنهان کردن درون از دید دیگران است. به این معنا عرصه درونی نمی‌تواند خود را در عرصه بیرونی ابراز کند. بنابراین تعارف در فضایی فرهنگی مسئله‌دار می‌شود که در آن حوزه بیرونی سلطه خود را بر

شخص اول: شما سرورید!

شخص دوم: اختیار دارید! شما رو سر ما جا دارید!

...

در اینجا نیز فرد درون خود را در حوزه مخفی نگه می‌دارد. البته اهمیت چابپلوسی بیشتر در رابطه نابرابر است. در چنین رابطه‌ای چابپلوسی به تأیید سلطه فرادست بر فرودست بدل می‌شود. چابپلوسی از یک سو تکنیکی برای تثبیت جایگاه و حفظ قدرت است و از سوی دیگر، همان طور که کاظمی اشاره می‌کند، تکنیکی برای حفاظت از دستبرد قدرت است. این هر دو البته نشان می‌دهند که روابط در نظام اداری ایران مسیر غیرشخصی شدن را همچنان طی نکرده‌اند. «پارتی بازی» به عنوان رابطه شخصی در نظام اداری ایران نشانی از همین مسئله است. به هر حال در اینجا تأکید ما بیشتر بر چابپلوسی به مثابه تعارفی لفظی است که تقارن بیشتری دارد تا چابپلوسی به مثابه روشی برای رسیدن به هدف مشخص.

همه اینها حکایت از فرهنگی بسته دارد، فرهنگی که در آن بیرون بر درون تفوق یافته و فرد نمی‌تواند خود را از فشارهای اجتماعی بیرونی رها کند و گفتار و عملش را همسوی اراده درونی‌اش قرار دهد. شاید مقاومت در برابر این نیروها تنها از خلال نقد فرهنگی ممکن باشد.

نتیجه‌گیری

تعارف یک رابطه اجتماعی است که همواره مستلزم صورت پارادوکسیکال خواهش و امتناع

حوزه درونی اعمال می‌کند.

این مقاله می‌تواند آغاز و انگیزه‌ای باشد برای مطالعات دقیق‌تر درباره تعارف و فرهنگ زیست روزمره ایرانی. به ویژه رسیدن به تحلیلی جامع‌تر از فرهنگ تعارف‌آمیز محتاج پژوهش‌های تاریخی و نیز پژوهش‌های تطبیقی میان ایران و جوامع غربی و شرقی دیگر است. در این پژوهش‌ها باید به دنبال پاسخ پرسش‌هایی از این قبیل باشیم: پیشینه تعارف در فرهنگ ایرانی به کجا می‌رسد؟ چه عواملی تعارف را از فرمی اخلاقی - ادبی به فرمی ریاکارانه تبدیل کرده است؟ چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان تعارف در جامعه ایرانی و جوامع شرقی مانند چین وجود دارد و این شباهت‌ها و تفاوت‌ها محصول چه شرایط اجتماعی کلان‌تری هستند؟ چرا تعارف به شکلی که در جامعه ایرانی وجود دارد در جوامع غربی دیده نمی‌شود و این مسئله حکایت از چه تفاوت‌هایی در زیربنای اجتماعی این دو نوع جامعه دارد؟ این مقاله با پرداختن به برخی از این سؤالات دریچه‌ای است برای پژوهش‌های گسترده‌تر و عمیق‌تر.

منابع

- زیمل، گئورگ، (۱۳۷۲)، «کلانشهر و حیات ذهنی»، ترجمه یوسف اباذری، نامه علوم اجتماعی، شماره سوم، جلد دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، صص ۶۶-۵۳.
- فریزی، دیوید، (۱۳۸۶)، گئورگ زیمل، ترجمه جواد گنجی، تهران: گام نو.
- Simmel, Georg, (1971a) "The Problem of Sociology", in: *Georg Simmel on Individuality and Social Forms*, edited by Donald N. Levine, Chicago Press, pp. 23-35.
- Simmel, Georg, (1971b), "The Stranger", in: *Georg Simmel on Individuality and Social Forms*, edited by Donald N. Levine, Chicago, The University of Chicago Press, pp. 143-149.
- Simmel, Georg, (2009). "Secret and, the Secret Society", in: *Sociology: Inquiries into the Construction of Social Forms*, translated and edited by Anthony J. Blasi, Anton K. Jacobs, Mathew Kanjirathinkal, Leiden, The Netherlands, Koninklijke Brill NV, pp. 307-331.



پی‌نوشت‌ها

* استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

1. social form.
2. social distance.
3. abstraction.
4. stranger.
5. secrecy.

۶. وریج کاظمی، عباس، «چاپلوسی و جامعه مستعجل» در <http://kazemia.persianblog.ir/post/44/>.